محمدرضا پهلوی در حال اعطای اسناد اصلاحات ارضی به یکی از امرای ارتش شاهنشاهی

نظری بر زمینه‌ها و پیامدهای طرح موسوم به «اصلاحات ارضی»

پیشگیری ناکام!

نیما احمدپور

در بهمنی که بر ما گذشت، ایده موسوم به اصلاحات ارضی در ایران، ۵۱ ساله شد. این مناسبت اما فرصتی مغتنم برای سنجش زمینه‌ها و پیامدهای این رویداد تاریخی است و مقالی که در پی می‌آید درصدد خوانش این واقعه است. امید آنکه تاریخ‌پژوهان معاصر و عموم علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

شرایط کشاورزی ایران در آستانه اجرای اصلاحات ارضی

در اوایل دهه ۴۰ زمین‌های کشاورزی ایران حدود ۱۲ میلیون هکتار بودند که ۷ میلیون هکتار آنها زیر کشت و ۵ میلیون در حال آیش بودند. مالکان بزرگ یا متوسط مالک ۷۰ درصد این زمین‌ها بودند. حوزه کشاورزی شامل سه طبقه اجتماعی بود که عبارت بودند از: زمینداران بزرگ دولتی یا خصوصی و صاحبان زمین‌های سلطنتی؛ گروه دوم کشاورزانی بودند که زمین نداشتند و در زمین دیگران کار می‌کردند و گروه سوم خوش‌نشین‌ها بودند که به صورت فصلی یا روزانه کشاورزی می‌کردند. این افراد معمولاً جایی برای زندگی نداشتند و هر جا که دستشان می‌رسید سکونت می‌کردند و به همین دلیل به آنها خوش‌نشین گفته می‌شد. غیر از مالکان بزرگ و کشاورزان، عده‌ای هم به صورت دلال، تجار کوچک، صنعتگران عشایری و نمایندگان ادارات مختلف دولتی در این میان نقش ایفا می‌کردند. مالکان بزرگ معمولاً به اشراف و دربار وصل بودند و دغدغه شرایط و زندگی کشاورزان را نداشتند و رسیدگی به امور زمین‌هایشان را به واسطه‌ها و پیشکارهایشان سپرده بودند. آنها هم با هر وسیله‌ای که در دست داشتند، دنبال سود و بهره‌کشی از کشاورزان بودند. پیشه‌وری روستایی هم جنبه دیگری از زندگی روستایی بود. پیشه‌ورها معمولاً تحت نفوذ ملاکین و زمیندارها بودند، هر چند چون به زمین وابسته نبودند، می‌توانستند از ابزار خود به نحو بهتری استفاده کنند و وضعیتی بهتر از کشاورزان وابسته به زمین داشته باشند. گروه‌های عشایری هم به خاطر تفاوت نحوه زیست با کشاورزان، دائماً با دولت در حال جنگ و دعوا بودند. اینها گاهی با اجبار حکومت مجبور به یکجانشینی روستایی و گاهی شهری می‌شدند و ادغام آنها با روستاییان غالباً مشکلاتی را به وجود می‌آورد. عده‌ای کارگزار دولت مرکزی هم گاهی در آبادی‌ها و روستاها حضور پیدا می‌کردند و جمع‌کنندگان مالیات‌ها و ژاندارم‌ها معمولاً کار را برای این گروه آسان می‌کردند و نظارت دائمی بر امور داشتند. نیروهای نظامی نیز هنگام بروز اغتشاش یا جنبش‌های روستایی و دهقانی برای سرکوب حرکت‌ها آماده بودند. دخالت مقتدرانه نمایندگان دولت، تعادل وضع موجود را به هم می‌زد و کشاورزان را مجبور می‌کرد برای پیدا کردن تعادل دوباره دنبال تکیه‌گاه باشند که غالباً کسی جز ارباب نبود.

ایده متحدان خارجی پهلوی دوم برای کنترل ایران

براساس تحلیل‌های متحدان خارجی شاه، بنیان‌های نظم اجتماعی ایران باید به هم می‌ریخت تا تغییرات پیش‌بینی شده و ناخواسته ایجاد نشوند و بتوان عناصر مختلف اجتماعی و اقتصادی ایران را به طور کامل کنترل کرد. از این رو طرح اصلاحات ارضی که از اصول اساسی انقلاب سفید شاه و مردم بود، به شاه پیشنهاد شد. این حرکت ریشه در گذشته تاریخی ایران داشت. در دوره دکتر مصدق، شاه اقتدار چندانی نداشت و نام و نشان او در سایه قدرت و اختیارات گسترده نخست‌وزیر رنگ باخته بود. شاه در آن دوره هنوز نمی‌توانست موقعیت سیاسی خود را تثبیت کند و اقتدار چندانی بر نهادهای قانونگذاری و اجرایی کشور نداشت و نقش او نمادین و تشریفاتی بود. به همین دلیل حامیان او ضرورت ایجاد تحولی جدی را احساس کردند. بحران‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی آن دوران هم این ضرورت را دوچندان می‌کرد. در این شرایط، انقلاب سفید و اصلاحات ارضی، گام مهمی برای مقابله با تحولات اجتماعی ایران بود که می‌توانست موجب تنش‌های اقتصادی شود. شاه سعی می‌کرد با اجرای اصلاحات ارضی، وفاداری جمعیت روستایی ایران را به دست بیاورد و مخالفت‌های آنان و جامعه شهری را به حداقل کاهش دهد.

پس از کودتای ۱۳۳۲ و سرکوب شدید گروه‌های مخالف، در دهه ۴۰ با افزایش درآمدهای نفتی، توسعه اقتصادی تبدیل به شعار دولت شد و اینگونه القا شد که کشور برای خروج از بن‌بست مشکلات، چاره‌ای جز حرکت در زمینه توسعه اقتصادی ندارد. نتیجه چنین تفکری به کارگیری سرمایه‌های بخش خصوصی در بخش‌های صنعت و ساختمان است. از سوی دیگر نامتعادل بودن تراز پرداخت‌ها و تورم هم در نظام اقتصادی کشور تنش‌های فراوانی را ایجاد کرده بود. برای حل این مشکلات، هزینه برنامه‌های توسعه حدود ۴۰ درصد کم شد، اما این میزان مانع از کمک‌های مالی به ایران نمی‌شد. شرط دستیابی به کمک‌های مالی هم قبول برنامه‌ای اقتصادی بود که نهایتاً به ایجاد ثبات در زمینه‌های مختلف منجر می‌شد. در راستای اجرای این برنامه، هزینه‌های دولتی کاهش پیدا کردند و ورود کالاهای غیراساسی آغاز شد. هر چند سعی شد این برنامه با دقت و وسواس پیاده شود، اما شروع بحران اقتصادی در سال‌های اولیه دهه ۴۰ آثار مخرب خود را روی حیات اقتصادی کشور باقی گذاشت و در حالی که نرخ رشد جمعیت حدود ۲/۶ درصد بود، نرخ رشد اقتصادی بین ۲ تا ۳ درصد کاهش پیدا کرد و بیکاری ناشی از آن و افزایش هزینه‌های زندگی، نارضایتی جمعیت شهرنشینی را به دنبال داشت و فضای نامطمئن سیاسی را به وجود آورد. بحران اقتصادی، زنگ خطر بحران سیاسی را به صدا درآورد و مخالفان حکومت، مخصوصاً ملی‌گراها تلاش کردند دوباره حرکت‌های خود را از سر بگیرند که ابداً خوشایند شاه نبود.

علی امینی به مثابه بسترساز تغییرات در ایران

ضرورت ایجاد اصلاحات در زیرساخت‌های کشور، به خصوص در زمینه‌های اقتصادی و اصرار متحدان خارجی شاه برای این تغییرات موجب شد علی امینی به نخست‌وزیری شاه منصوب شود تا برنامه‌های اصلاح و تثبیت اقتصاد کشور با سرعت بیشتری پیگیری شود. دولت سعی کرد درباره مبارزه علیه فساد در دستگاه‌های دیوانی نمایشی را اجرا کند و تلاش‌های امینی، نارضایتی‌های اجتماعی را بیشتر کرد. اصلاحات ارضی هم از جمله برنامه‌های اساسی کابینه وی بود. قرار بود امینی برای حل معضلات سیاسی-اجتماعی‌ای که رژیم شاه را تهدید می‌کرد اقدام کند و با استفاده از ابزار آشتی میان نیروهای مخالف حکومت و دولت، راه را برای رسیدن به یک رژیم مشروطه و دموکراتیک باز کند، اما خیلی زود معلوم شد او قادر نیست بین شاه و گروه‌هایی چون جبهه ملی آشتی برقرار سازد. دولت امینی به تدریج به سمت و سویی حرکت کرد که اصلاحات ارضی تبدیل به موضوع اصلی آن شد، مخصوصاً که اصلاحات ارضی در سطح کلان، موجبات دستیابی به وام‌ها و کمک‌های خارجی، به خصوص از سوی امریکا را افزایش می‌داد. همه سعی طراحان انقلاب سفید شاه و ملت این بود که دولتی مدرن و اصلاح‌طلب را جانشین دولت سنتی و مستبد پیشین کنند.

اصول ششگانه انقلاب سفید عبارت بودند از: تصویب اصلاحات ارضی، ملی کردن جنگل‌ها، فروش سهام کارخانه‌های دولتی و سهیم کردن کارگران در سود واحدهای تولیدی، اصلاح قانون انتخابات و ایجاد سپاه‌دانش. به اعتقاد شاه، هدف انقلاب سفید، تغییر ساختارهای اجتماعی-اقتصادی کشور و پایه‌ریزی یک جامعه جدید ایرانی براساس اعتقادات و سنت‌های عمیق مردم ایران و شکوفایی فرهنگ ملی بود، در حالی که رژیم شاه در واقع با اجرای این اصول، مسیر توسعه سرمایه‌داری را هموار می‌کرد. انقلاب سفید داعیه‌دار تحولات اقتصادی شگرف بود که اصلاحات ارضی نقطه عطف آن حساب می‌شد. قرار بود با انجام اصلاحات ارضی از نفوذ و سلطه ملاکین بزرگ بر روستاها کاسته شود، زیرا زمینداران بزرگ طبقه‌ای از اجتماع محسوب می‌شدند که به صورت بالقوه می‌توانستند در برابر حکومت بایستند و در واقع نوعی رقیب برای دستگاه دولتی محسوب می‌شدند و رقابت آنها بیش از آنکه اقتصادی باشد، سیاسی بود.

با حذف ملاکین به عنوان یک طبقه اجتماعی-سیاسی قدرتمند همزمان با رشد سرمایه‌داری، جمعیت عظیم روستایی که در فقر و فلاکت زندگی می‌کردند به طرف شهرها سرازیر شدند. رشد روابط تجاری-پولی در شهرها، ایجاد مراکز صنعتی و کارخانه‌ها، افزایش درصد امید به زندگی و امثالهم، مهاجرت از روستاها به شهرها را به سرعت افزایش داد و به تدریج یک لایه جدید اجتماعی، یعنی قشر کارگری را به وجود آورد. کار روزمزدی هم افزایش پیدا کرده بود، ولی هنوز شکل اصلی کار اجتماعی را به خود نگرفته بود. کارگران در کارخانه‌های کوچک یا کارگاه‌های نیمه‌مکانیزه کار می‌کردند و در روستاها به دلیل تسلط روابط ارباب-رعیتی، هنوز هم زندگی دهقانی، شکل اصلی کار اجتماعی را شامل می‌شد و اصلاحات ارضی به دنبال تغییر این وضعیت بود. رژیم شاه در پی ایجاد نوعی اقتصاد سرمایه‌داری بود تا بتواند برای قدرت سیاسی خود، پایه‌های اقتصادی مستحکمی را فراهم آورد. صنعتی شدن برای رژیم شاه مسئله مهمی بود و به همین دلیل باید به دنبال یک منبع قابل دسترسی از مردم برای سرمایه‌گذاری و کار می‌بود. از سوی دیگر جمعیت روستایی به منظور برآوردن نیازهای جمعیت شهری که رشد سریعی داشت، باید محصولات کشاورزی و دامی تهیه می‌کرد. از نظر دولت، اجرای اصلاحات ارضی راهی برای دستیابی به تمام این اهداف بود. اصلاحات ارضی ظاهراً در پی تقویت بنیان‌های اقتصادی، استفاده بهینه از آب و خاک و افزایش سطح تولید و مالکیت کشاورزان بود، اما در واقع هدف اصلی اصلاحات ارضی، تغییر بنیادین روابط اجتماعی ملاکین و کشاورزان، حذف ملاکین به عنوان یک طبقه اجتماعی سیاسی قدرتمند در جهت جلوگیری از تقابل آنها با رژیم، ایجاد بنیانی اجتماعی برای افزایش قدرت حکومت از طریق گسترش افقی مالکیت‌های کوچک و متوسط، تمرکز قدرت در دست حکومت و مبارزه علیه نابسامانی‌های سیاسی-اجتماعی بعد از بحران دهه ۴۰ بود.

برنامه اصلاحات ارضی در چند مرحله اجرا شد، زیرا بیم آن می‌رفت که اجرای ناگهانی آن در جامعه ایران که سابقه طولانی در روابط ارباب-رعیتی، برنامه را به شکست بکشاند.

پیش‌بینی‌هایی که محقق نشد

به دنبال توسعه سرمایه‌داری در عرصه کشاورزی، دولت مؤسسات جدیدی از جمله شرکت‌های سهامی زراعی، مراکز کشت و صنعت و قطب‌های کشاورزی را ایجاد کرد. رشد بخش کشاورزی در ایران به اهداف مطروحه در اصلاحات ارضی منجر نشد. در برنامه سوم اقتصادی قرار بود نرخ رشد سالانه ۴ درصد باشد، در حالی که تنها ۲/۵ درصد محقق شد. در برنامه چهارم توسعه از ۴/۴ درصد پیش‌بینی شده، تنها ۳/۹ درصد و در برنامه پنجم از ۷ درصد، فقط ۴ درصد محقق شد. از سوی دیگر تولید محصولات کشاورزی با مشکل روبه‌رو شد و برنامه‌های توسعه نتوانستند بین تولیدات کشاورزی و عامل رشد جمعیت تعادل ایجاد کنند. تولید کالاهای اساسی و بنیادین نظیر گندم و جو کاهش پیدا کرد. از سوی دیگر افزایش رشد جمعیت نسبت به تولید محصولات کشاورزی و افزایش تولید محصولات صنعتی که در دست تولیدکنندگان بزرگ مراکز کشت و صنعت بودند، تعادل تولیدات داخلی را به هم ریخت و واردات بیشتر محصولات اساسی شروع شد و نظام صادرات و واردات کشور دچار نوعی عدم تعادل گردید. به این ترتیب صادرات محصولات کشاورزی در فاصله سال‌های ۱۳۴۷ تا ۱۳۵۴ دو برابر و واردات ۹ برابر شد. کشور قبل از سال ۱۳۴۲ از نظر تولید محصولات کشاورزی در حالت تعادل به سر می‌برد و خوداتکا بود، اما در سال‌های بعد، سهم بخش کشاورزی در تولید ناخالص ملی به سرعت نزول پیدا کرد.

اصلاحات ارضی به جای توسعه کشاورزی سبب گردید که روستاییان زمین‌های خود را به مجتمع‌های بزرگ کشت و صنعت بفروشند و این مجتمع‌ها هم به دلیل عدم بازده مطلوب، نه تنها کمکی به دولت نکردند، بلکه نیازمند کمک‌های بیشتر دولتی شدند که لاجرم کاهش میزان مالیات‌ها و عدم توانایی برای پرداخت وام‌ها را به دنبال داشت. کشاورزانی هم که از زمین‌هایشان رانده شده بودند، تمایلی به کار روزمزد نداشتند و در نتیجه استخدام نیروی کار خارجی بر مشکل بیکاری قشر روستایی افزود. قطب‌های کشاورزی هم برنامه‌هایی را پیاده کردند که با شرایط جغرافیایی ایران هماهنگ نبود و تنها به تک‌محصولی شدن کشور و وابستگی کشاورزی به بازارهای جهانی، به ویژه در زمینه فناوری و کالاهای واسطه‌ای و تغییر ساختار تولیدی روستایی منجر شد.

افزایش تقاضا در بخش زندگی شهری لاجرم افزایش واردات محصولات کشاورزی را به دنبال داشت که در زمینه غلات اساسی اهمیت بیشتری پیدا می‌کرد. کشور به تدریج خودکفایی خود را در مورد این کالاهای اساسی از دست می‌دهد و تبدیل به یک کشور کاملاً وابسته می‌شود.

و سرانجام مهاجرت روستاییان به شهرها

مهاجرت روستاییان به شهرها علل گوناگونی داشت که مهم‌ترین آن وضع نامطلوب درآمد روستاییان در پی سیاست‌های توسعه‌ای دولت در بخش کشاورزی بود. مهاجرت روستاییان، روستاها را از تولیدی‌ترین نیروهای کشور خالی کرد، زیرا قریب به ۶۵ درصد مهاجران را نیروهای فعال بین ۱۴ تا ۳۵ سال تشکیل می‌دادند. از سوی دیگر کاهش جمعیت تولیدکننده طبیعتاً به افزایش جمعیت مصرف‌کننده منجر می‌شد. مهاجران در شهرها طبقه‌ای را به وجود آوردند که مهم‌ترین دغدغه آنها پیدا کردن کار بود، در نتیجه با درآمد اندکی، اما ثابت جذب کارخانه‌ها و کارگاه‌های تولیدی می‌شدند و بر میزان تقاضاها به ویژه در زمینه محصولات خوراکی می‌افزودند. به عبارت دیگر، تولیدکنندگان پیشین اینک به مصرف‌کنندگانی تبدیل شده بودند که خواسته‌هایشان روی دوش بخش کشاورزی سنگینی می‌کرد.

نهایتاً بخش مولد کشاورزی که خودکفایی کشور در سطح تولید محصولات اساسی و استراتژیکی چون گندم و جو را تضمین می‌کرد، به بخشی ناتوان و غیرمولد تبدیل شد و کشور را از صادرکننده این کالا به واردکننده تبدیل کرد و وابستگی آن را به کشورهای دیگر افزایش داد. کشاورزی ایران در پی اصلاحات ارضی، برای تغییر بنیان‌های خود بهای سنگینی را پرداخت و بی‌آنکه به سیستمی کارآمد در تولید کشاورزی دست پیدا کند، تکیه‌گاه‌های قبلی خود را هم از دست داد و به جای یاری به اقتصاد کشور، خود تبدیل به یکی از بخش‌های مسئله‌دار در اقتصاد شد. وابستگی به محصولات کشاورزی و دامی خارجی، شکست مطلق سیاست‌های کشاورزی را نشان می‌دهد. در نتیجه، کشاورزی به جای اینکه زمینه توسعه بخش‌های دیگر را فراهم کند، خود به صورت مانعی در راه توسعه درآمد.

> **مهاجرت روستاییان به شهرها در پی اصلاحات ارضی، علل گوناگونی داشت که مهم‌ترین آن وضع نامطلوب درآمد روستاییان در پی سیاست‌های توسعه‌ای دولت در بخش کشاورزی بود. مهاجرت روستاییان، روستاها را از تولیدی‌ترین نیروهای کشور خالی کرد، زیرا قریب به ۶۵ درصد مهاجران را نیروهای فعال بین ۱۴ تا ۳۵ سال تشکیل می‌دادند**

علی امینی در حال ارائه گزارش به محمدرضا پهلوی درباره اصلاحات ارضی

پیشخوان

حاشیه‌ای بر انتشار اثر تاریخی- روایی «تاریخ شفاهی زندگی و مبارزات آیت‌الله خادمی»

پیشوای انقلاب در اصفهان

محمدرضا کائینی

بی‌تردید عالم پر آوازه و مجاهد زنده‌یاد آیت‌الله حاج آقا حسین خادمی اصفهانی، در عداد پیشگامان انقلاب اسلامی در ایران به ویژه در شهر شاخص و تاریخی اصفهان به شمار می‌رود. با این همه به دلایل چندی که مجال اشارت بدان در این مختصر نیست، این نقش تاریخی چندان مورد بازخوانی و تحلیل قرار نگرفته و در حجاب معاصرت مانده است! اثری که هم اینک در معرفی آن سخن می‌رود، در زمره معدود تحقیقاتی است که به شرح زندگی و مبارزات آن مرحوم پرداخته و فرازهایی از آن را مورد خوانش و بررسی قرار داده است. مرکز اسناد انقلاب اسلامی که این اثر تاریخی را منتشر ساخته، در دیباچه‌ای بر آن، در معرفی موضوع این پژوهش چنین آورده است:

«در تاریخ انقلاب اسلامی، علما پیشگامان نهضت بودند و در پیروزی انقلاب نقش مهمی داشتند. نقش مهم و سرنوشت‌ساز آنان که همانا قدرت بسیج توده‌ای مردم است، از باورهای مذهبی و ایمان مردم مسلمان ایران نشئت گرفته است. در کنار امام خمینی، رهبر انقلاب اسلامی ایران، در سطوح پایین‌تر علمای بلاد، هر یک در خاستگاه خود و در گوشه‌ای از این مرز و بوم اهداف انقلاب را دنبال می‌کردند؛ در تبریز آیت‌الله شهید قاضی‌طباطبایی، در یزد آیت‌الله صدوقی، در همدان آیت‌الله شهید مدنی، در کرمان آیت‌الله صالحی کرمانی و در اصفهان آیت‌الله سید حسین خادمی و...

نقش آیت‌الله خادمی در وقایع انقلاب اسلامی اصفهان از دو سو قابل دقت و توجه است:

آیت‌الله حاج آقا حسین خادمی اصفهانی در کنار آیت‌الله سید جلال‌الدین طاهری اصفهانی در حاشیه یکی از راهپیمایی‌های انقلاب در اصفهان

نخست موقعیت و اهمیت اصفهان از جنبه‌های فرهنگی، اقتصادی و جریان‌های درون شهر اصفهان و نجف‌آباد و دیگری مقام و موقعیت و رتبه خود آیت‌الله خادمی و تأثیر و نفوذ ایشان در بازاربزرگ و تأثیرگذار اصفهان. آیت‌الله خادمی از جمله علمای ربانی تاریخ معاصر ایران است که ضمن داشتن ارتباط نزدیک و صمیمی با حضرت امام خمینی با راهکارهای خاص خود، مردم، بازاریان و فرهنگیان اصفهان را همپای مردم سایر نواحی ایران در نهضت اسلامی به رهبری حضرت امام خمینی هدایت و رهبری می‌کرد. اغلب فعالیت‌های فرهنگی-سیاسی صورت گرفته در اصفهان با حضور یا نظر او تحقق یافته است، ضمن آنکه ایشان در مبارزات سیاسی ضد رژیم پهلوی هم یکی از علمای پیشگام به حساب می‌آیند. در پایان ضمن تشکر از مؤلف محترم، جناب آقای دکتر مهدی مهرعلیزاده از آقای دکتر منصور طبیعی، معاون پژوهشی، مدیر بخش تدوین آقای رحیم نیکبخت و کارشناس گروه تاریخ شفاهی آقای سیدرزاق بهبهانی‌مقدم و همچنین از همکاران محترم معاونت انتشارات قدردانی می‌شود.»

مهدی مهرعلیزاده که به تدوین «تاریخ شفاهی زندگی و مبارزات آیت‌الله خادمی» پرداخته، در مقدمه‌ای بر آن ابعاد گوناگون این پژوهش و الزامات آن را باز دیده است. او در بخش‌هایی از این پیش نگاشت، چنین آورده است:

«پژوهش در تاریخ انقلاب اسلامی از ضروری‌ترین مباحث امروز در عرصه تحقیقات کشور است. شناسایی درست حوادث انقلاب و نقش شخصیت‌های محلی منطقه‌ای، کمک انکارناپذیری به شناخت عمق و ریشه‌های انقلاب اسلامی در میان مردم می‌کند. برای نیل به این مهم نخستین اصل الزام‌آوری که فراروی محقق تاریخ قرار داشت، ضرورت ایجاد تغییر در روش تحقیق بود. استفاده از شیوه میدانی و قناعت نکردن به روش متداول کتابخانه‌ای و بهره‌گیری از اسناد، انجام مصاحبه با افراد مؤثر در حوادث را اجتناب‌ناپذیر می‌نمایاند. این امر موجب آشکار شدن سختی‌ها و مشکلات اساسی در حین تحقیق شد. ضعف حافظه اغلب مصاحبه‌شوندگان به علت کهولت سن، مانع از پژوهش درست و سرعت در نائل شدن به نتایج می‌گردید. مشکل دیگر نقش ولو کمرنگ خود یا دوستان و هم‌مسلکان خویش در شکل‌گیری حوادث نقل شده بود، لذا برای شناخت صحیح زندگی و تلاش‌های آیت‌الله خادمی باید دقت و وسواس بیشتری صرف می‌شد تا اظهارنظرها منطقی و علمی باشند. غیر از این، حب و بغض‌های سیاسی و دخالت آن در نقل وقایع و انتشار اسناد یا پوشیده داشتن برخی از آنها نیز مشکلات بیشتری را فراروی محقق تاریخ قرار می‌داد. تنها روزنه امید صبر و حوصله در مواجهه با مدارک و اسناد و استفاده هر چه بیشتر از اسناد بی‌شمار تازه انتشار یافته بود. با این دو امکان، مهیا شدن پژوهش پیش‌رو، فراهم آمد. نکته دیگری که شرح آن در این بخش ضروری به نظر می‌رسد، ارائه توضیحاتی پیرامون نگاه و دیدگاه محاکم محقق در فرآیند پژوهش است. از دیدگاه محقق، اسلام، اندیشه حاکم بر انقلاب اسلامی بوده و مهم‌ترین عامل سوق یافتن مردم به عرصه انقلاب و مبارزه نیز همین عامل است. لذا تلاش‌های آیت‌الله خادمی و گروه پیرامونش همانگونه که ادعای ایشان نیز می‌باشد، در این راستا تحلیل شده است.

آخرین مطلب، شرح این نکته است که چرا محقق به شرح حیات سیاسی-اجتماعی آیت‌الله آقا حسین خادمی پرداخته و روشن شدن آن را پی گرفته است؟ در پاسخ به سؤال، به ذکر مختصر عوامل ذیل اکتفا می‌شود: آیت‌الله خادمی، رهبری حوزه علمیه پرسابقه اصفهان را در زمان شکل‌گیری رخدادهای انقلاب اسلامی به‌عهده داشته و این شهر در تعمیق اسلامیت انقلاب و فرهنگ‌سازی آن و صدور دستاوردهایش به اقصی نقاط کشور نقش شاخصی داشته است. شناخت تلاش‌های سیاسی-اجتماعی آیت‌الله خادمی با توجه به جایگاه و نقش ایشان در انقلاب اسلامی، کمک فراوانی به شناخت نقش مردم و عوامل استواری انقلاب اسلامی می‌نماید. تدوین تاریخ‌های محلی و نگاه علمی به جزئیات حوادث و پرهیز از کلی‌نگری‌های مرسوم، زمینه‌ساز به وجود آمدن تاریخ جامع انقلاب اسلامی خواهد شد. بر این اساس پژوهش پیرامون زندگینامه شخصیت‌های منطقه‌ای مؤثر در حوادث انقلاب همچون آیت‌الله خادمی در شکل‌گیری تاریخ بزرگ انقلاب اسلامی تأثیرگذار است.

در خاتمه، عامل مهم و نگران‌کننده فوت و از دست رفتن فعالان نسل اولی و نسل دومی مؤثر در انقلاب اسلامی در منطقه اصفهان و فراموش کردن تدریجی رخدادهای انقلاب و ضرورت حفظ و ثبت آنها در تدوین پژوهش فراروی، تأثیر تام داشته است. پژوهش پیش‌رو تلاش در روشن‌تر کردن حیات سیاسی، علمی و اجتماعی آیت‌الله سیدحسین خادمی، مجتهد انقلابی و مورد وثوق امام خمینی است. خانواده آیت‌الله خادمی نسل در نسل روحانی و مروجان تشیع بودند که در مراکز شیعه‌نشین ایران، عراق، سوریه و لبنان سابقه تبلیغ داشته است و با ۲۸ واسطه، نسب به امام موسی کاظم(ع) می‌برد. دوران ۸۰ ساله زندگی این عالم ربانی در پژوهش حاضر، در سه بخش مورد بررسی قرار گرفته است. در نخستین بخش، احوال شخصی و علمی آیت‌الله از ۱۳۶۳-۱۲۸۰ ش شرح داده شده، اما در اولین قدم در شناخت فعالیت‌های سیاسی آیت‌الله خادمی، دیدگاه سیاسی ایشان مطرح شده و در مرحله بعدی، اهداف آیت‌الله خادمی از ورود به عرصه مبارزه با رژیم پهلوی مورد نقد و بررسی قرار گرفته است.»